

و چه در سر داشتند؟ خانواده‌هایشان چه رنج‌هایی متحمل می‌شوند و اصلاً چرا باید کشته شوند، رسانه نقش اش را بازی می‌کند، رسانه، ماشین بی انسان‌سازی است. دانشمند ایرانی نه انسان است، نه قهرمان، نه پشیمان؛ او در یک طیف وبردار تهدید قرار می‌گیرد که باید به هر قیمتی، با هر ابزاری و به هر شیوه شنیع و غیرانسانی حذف شود. در این گفتمان، دانشمند ایرانی تجسم تهدید است، نه یک فرد. ما چیز زیادی از زندگی، انگیزه‌ها یا محاسبات اخلاقی‌شان نمی‌دانیم و شخصیت‌های تراز یکی نیز نشان داده نمی‌شوند که با وجدان‌شان دست‌وپنجه نرم کنند؛ برعکس به‌عنوان مهره‌هایی بی چهره در یک ساختار ذاتاًتهدیدگر (به‌عم خودشان) به مخاطب معرفی می‌شوند. این غیرشخصی‌سازی رسانه‌ها تصادفی نیست، بلکه پیوست‌ ضروری و عنصر اجتناب‌ناپذیر امنیتی‌سازی است. برای اینکه افکار عمومی در غرب یا منطقه، ترور این افراد را بپذیرد یا دست کم نسبت به آن بی تفاوت بماند، لازم است قربانی نه یک اوپنهایمر مدرن، بلکه یک جزء خطرناک دیده شود. روایتی که انسانیت آن‌ها را از بین می‌برد، درواقع مجوز اخلاقی و روانی اقدام نظامی را فراهم می‌کند؛ ترور قابل قبول می‌شود، چون قربانی از پیش در روایت عمومی حذف شده است. آنها‌نماد خود برنامه و کسانی‌اند که هویت‌شان به عملکردشان تقلیل می‌یابد. داستان این دانشمندان توسط دشمنان‌شان روایت می‌شود؛ روایتی که جایی برای ظرافت یا ترازذی ندارد؛ روایتی که القاء می‌کند با ترور دانشمندان هسته‌ای، تهدیدی که این افراد نمایندگی‌اش می‌کنند، خنثی می‌شود و چه بهتر از این. درحقیقت نوعی «شی‌انگاری انسانی» چاشنی حذف فیزیکی می‌شود تا پذیرش عمومی روایت آسان‌تر و باورپذیری آن دوچندان شود. در این روایت دانشمندان ایرانی از انسانیت‌تهی می‌شوند تا عمل کشتن‌شان توجیه شود. کیست که نداند از نظر روانی، تأیید حذف یک هدف یا یک تهدید، آسان‌تر از تأیید قتل یک انسان است؟

▼ چارچوب‌های قهرمان‌ساز و قربانی‌ساز

اگر این دو روایت را درون ظرف و چارچوب رسانه‌ای مقایسه کنیم، تفاوت‌ها آشکارتر هم می‌شود. روایت اوپنهایمر و روایت دانشمندان هسته‌ای ایرانی، یک نمونه کلاسیک از چارچوب‌بندی رسانه‌ای است؛ جایی که رسانه‌ها تنها خبر را مخابره نمی‌کنند، بلکه از طریق برجسته‌سازی و انتخاب بخش‌هایی از واقعیت، روایتی خاص را می‌سازند. نظریه چارچوب‌بندی می‌گوید، هر داستانی را می‌توان به اجزای کلیدی تقسیم کرد: تعریف مشکل، علت، قضاوت اخلاقی و راه حل پیشنهادی. برای موضوع مورد بحث ما، که بر خورده‌ای دوگانه ارج گذارانه و ترور دانشمندان هسته‌ای است، دو چارچوب وجود دارد. در سمت اوپنهایمر، کلیدواژه‌گانی مانند «امنیت ملی»، «دفاع در برابر استبداد»، «دستاورد علمی»، «معضل اخلاقی» بر جسته شدند اما دربارۀ ایران، جغرافیای فهم عمومی با این واژه‌ها تعیین می‌شود: «سلاح هسته‌ای»، «محور شرارت»، «تهدید وجودی»، «فعالیت مخفیانه» و «حمایت از تروریسم». به همین ترتیب باید یادآوری کرد که چنین چارچوب‌هایی بی طرف نیستند. دولت‌ها، عاملان و کارگزاران امنیتی و اطلاعاتی آن چنین مفاهیمی را انتخاب و ترویج می‌کنند و توسط رسانه‌های جریان اصلی و همسو تقویت می‌شوند. برای نمونه مقام‌های رسمی دولت اسرائیل به طور مداوم از چارچوب تهدید وجودی برای اشاره به فعالیت‌های هسته‌ای ایران استفاده می‌کنند که به‌راحتی از سوی سازمان‌های خبری آمریکایی و اروپایی نیز پذیرفته می‌شود. در مقابل، تلاش‌های ایران برای چارچوب‌بندی برنامه‌اش به‌منابۀ نهضتی علمی و مسلح‌آمیز، به دیده تردید نگریسته می‌شود و بر چسب «پروپاگاندا» یا «فریب جهانی» می‌خورد. اگر اوپنهایمر در روایت‌سازی غربی از چارچوب علاقه انسانی بهره می‌برد و تمرکز بر بحران‌های اخلاقی، روابط پیچیده و رنج درونی اوست و حتی با وجود نقشی که او در ساخت بمب اتم داشت، گناه‌اش با پشیمانی و حمایت بعدی‌اش از کنترل تسلیحات تلطیف و تطهیر می‌شود، برای ایران، چارچوبی جز امنیت وجود ندارد و دانشمند هسته‌ای ایرانی نیز داستانی برای تعریف ندارد؛ درواقع در چارچوب رسانه‌ای غرب، برنامه هسته‌ای ایران همیشه یک بازی با حاصل ضرب مجموع صفر است؛ یا او، یا ما. قدر مسلم چنین تناقضی به‌شکل تصادفی شکل نگرفته، بلکه اگر دقیق‌تر شویم معماری پنهانی را در آن می‌بینیم که ساختار روایت قهرمان‌ساز یا شرورین را امکان‌پذیر می‌کند. رسانه‌ها هم‌راستا با دولت‌هایشان زرادخانه هسته‌ای یک کشور را نادیده می‌گیرند تا روایت تهدیدآمیز درباره ایران را زنده نگه‌دارند. بدون این سکوت، کل منطق مشروعیت‌بخشی به تحریم‌ها، حملات سایبری و ترورهای فرامی‌برد. چنین اختلافی میانِ نگرش قهرمان‌ساز و مشروع‌سازی ترور، محصول فرایندی پیچیده و جنگی طولانی و مستمر است؛ جنگی که رسانه و ارتباطات، سلاح‌های اصلی آن هستند. در این میان از نبود توازن قدرت فرهنگی و برتری یک روایت بر دیگری نیز باید یاد کرد. گرچه ما در اینجا بر متغیر رسانه و مطبوعات دست گذاشته‌ایم و نقش انکارناپذیرشان را بررسی می‌کنیم، واقعیت این است که قدرتمندترین ابزار روایتگری، فرهنگ و صادرات فرهنگی و به‌تعبیر دقیق‌تر قدرت نرم است. آمریکا هالیوود را در اختیار دارد که خود یک ماشین جهانی ساخت روایت است و با جا انداختن تفسیرهای خاص از واقعیت‌های تاریخی و جاری، در شکل‌گیری فرهنگ عامه جهانی کارکردی قدرتمند ایفا می‌کند. معادل ایرانی صنعت فرهنگ کیجاست؟ درحالی‌که کشورمان دارای سینمای ریشه‌دار و معتبر و شناخته‌شده‌ای است، به‌دلیل نبود دسترسی جهانی، بودجه و شبکه‌نمایش و توزیع عملاًنه روایتی تولید می‌کند که مخاطبان غربی ببینند و در محدود مواردی هم که اثری ساخته می‌شود، در خوشبینانه‌ترین به‌عنوان پروپاگاندا معرفی می‌شود. فقدان این تقارن سبب می‌شود که داستان یک طرف با بالاترین استانداردهای هنری و به‌شکلی فراگیر روایت‌شود، درحالی‌که حرف و مقصود طرف دیگر به گزارش‌های خبری خشک و تحلیل‌های اغلب ناقص و نادرست کارشناسان امنیتی تقلیل یابد.

▼ عاملیت‌های انسانی فهم روایت‌ها

هنگامی که از روایت‌های متضاد در دوره‌و دو بافت و زمینه تاریخی، سیاسی و امنیتی صحبت به‌میان می‌آید، عاملیت‌های فهم روایت با همان مخاطبان هم تعیین‌کننده‌اند. برای مخاطب غربی، داستان اوپنهایمر بخشی از تاریخ فاتحان است که هویت ملی و حس میهن‌پرستی را تقویت می‌کند. این تفسیرهای خاص از واقعیت‌های تاریخی و جاری است که فرهنگ عامه جهانی را شکل می‌دهد و در چنین فضایی مخاطب آماده است تا از کسی که برای تأمین آزادی و امنیت‌شان تلاش کرده، قهرمان بسازند. بالطبع ابهام‌های اخلاقی نیز در همین چارچوب قهرمانانه بنیادین قرار می‌گیرد. همین مخاطب وقتی پای رسانه‌ای می‌نشیند که درباره ایران می‌گوید، چیزی جز تصویر یک دشمن در ذهن‌اش شکل نمی‌گیرد. برای مخاطب اسرائیلی اما جنس این تهدید فوری و وجودی است و اقدام پیشگیرانه با حمله به خاک و ترور دانشمندان و فرماندهان آن، مسئله‌ای برای بقای ملی است. خاطره هولوکاست و بی‌ثباتی ژئوپلیتیک دائمی منطقه، لنز قدرتمندی ایجاد می‌کند که با آن به‌برنامه هسته‌ای نگریسته می‌شود. برای بسیاری از اسرائیلی‌ها، دانشمندانی که روی این برنامه کار می‌کنند، رزمندگان دشمن هستند و حذف آنها یک اقدام مشروع برای دفاع از خود است. افکار عمومی به‌طور قاطع از چنین عملیات‌هایی حمایت می‌کند چرا که روایت، روایت بقا در برابر دشمنی است که قسم خورده آنها را نابود کند. برای مخاطب ایرانی و ایضاً دیگران، روایت، روایت ریاکاری و نواستعمار است. از دیدگاه آنها، ایالات‌متحده تنها کشوری است که تا به‌حال از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کرده و اسرائیل خود دارای زرادخانه هسته‌ای قابل توجه و اعلام‌نشده‌ای است درحالی‌که از پیوستن به پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) خودداری می‌کند. از این منظر، ترور دانشمندان‌شان یک اقدام جانپیکرانه تروریسم دولتی است که برای محروم کردن ایران از حق حاکمیت خود برای پیشرفت فناوریانه و دفاع از خود طراحی شده است. در این روایت آنهاپایی که ترور می‌شوند، شرور نیستند، بلکه شهیدانی‌اند که دولتی خارجی با استانداردهای دوگانه خشونت‌آمیز خود، آنها را به قتل رسیده است. این روایت البته ظنین زیادی در بخشی از جهان دارد که نسبت به سیاست خارجی آمریکا و اسرائیل بدبین هستند.

▼ موفقیت روایت‌ها در گرو پذیرش جمعی

کوتاه اینکه روایت، خود میدان نبرد است. قدرت و توانایی ساخت یک سلاح هسته‌ای یا توسعه دانش هسته‌ای در برابر قدرت نوشتن داستان آن ناچیز است. تفاوت نه در فیزیک، که در چارچوب‌بندی و نابرابری در جهان روایت‌هاست. فراموش نکنیم موفقیت این روایت‌ها در گرو پذیرش جمعی است؛ چارچوب رسانه‌ای اوپنهایمر و چارچوب دانشمندان هسته‌ای ایرانی مؤثرند چون باابورهای فرهنگی و منافع ژئوپلیتیکی قدرت‌های غربی هم‌خوانی دارند. این دوگانگی روایی، بخشی از یک مدیریت افکار عمومی دقیق است که رضایت ضمنی یا حتی حمایت صریح از راهکارهای تجاوزکارانه و خشونت‌آمیز را ممکن می‌سازد. به همین دلیل، شاید بتوانیم ادعا کنیم قصه اوپنهایمر و روایت نخبگان هسته‌ای ایرانی، دو صفحه از یک کتاب‌اند؛ کتابی که این عنوان برای آن برانزده است: «چگونه یک داستان ساخته می‌شود تا جهان باور کند». از سویی دیگر، باید پذیرفت که تا زمانی که توازن و تقارن در قدرت بیان روایت‌های فرهنگی و سیاسی بر صحنه جهانی وجود نداشته باشد، ما همچنان در همین دنیا زندگی می‌کنیم؛ دنیایی که در آن، قهرمانان و نخبگان یک ملت، هدف مشروع ترور ملتی دیگر قرار می‌گیرند.

نگاه فیلمساز

قهرمان یا اهریمن؟ هالیوود تعیین می‌کند

در روزهایی زیست می‌کنیم که بیش از همیشه، زورگویی بر حق طلبی چیره شده است. جنگ ۱۲ روزه و ترور دانشمندان هسته‌ای، نمونه بارز این ستمگری و ستمدگی است. دستگاه پروپاگاندا ی دشمن نیز همیشه از طریق روش‌های هوشمندانه و تکنیکال‌اش نیز در زمینه تبلیغات جهت دوگانه‌سازی روایت، دقیق عمل کرده است. سینمای هالیوود، که فیلم‌هایی مانند اوپنهایمر نمونه مشخص آن هستند، دانشمندان هسته‌ای آمریکا را به طور مداوم ستایش می‌کند و آن‌ها را به‌عنوان نوابغ فکری به تصویر می‌کشد که با معضلات اخلاقی عمیق برای امنیت ملی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. از سوی دیگر، آمریکایی‌ها، در همکاری با رژیم صهیونیستی، سیاست ترورهای هدفمند دانشمندان هسته‌ای ایران و حملات نظامی به تأسیسات هسته‌ای کشور را دنبال کرده و برنامه هسته‌ای ایران را به‌عنوان یک تهدید وجودی معرفی می‌کند. حال این سوال مطرح می‌شود که چگونه برنامه‌های هسته‌ای «خوب» و «بد» به‌صورت استراتژیک برای خدمت به منافع ژئوپلیتیکی خاص ساخته می‌شوند؟ هالیوود به‌عنوان یک قدرت فرهنگی جهانی، نقش مهمی در شکل‌دهی به درک عمومی و هویت ملی ایفا می‌کند و اغلب تلاش‌های پیچیده تاریخی و علمی را به روایت‌های قابل دسترس تبدیل می‌نماید. این روایت‌ها خنثی نیستند، بلکه عمیقاً در چارچوب‌های ژئوپلیتیکی ریشه دارند و بر نحوه درک جوامع از پیشرفت علمی، امنیت ملی و اخلاق بین‌المللی تأثیر می‌گذارند. هالیوود تاریخچه‌ای طولانی به‌عنوان یک ماشین تبلیغاتی دارد، که در ابتدا سرمایه‌داران اولیه یهودی هالیوود از کلیشه‌های دنیای قدیم دوری می‌کردند و جذب در جامعه آمریکایی را ترویج می‌دادند. در دهه‌های ۱۹۳۰ و اوایل ۱۹۴۰، هالیوود عمدتاً از مقابله مستقیم با یهودی ستیزی برای محافظت از بازارهای خارج گسترده و جلوگیری از نظارت سیاسی اجتناب می‌کرد. پارادوکس اصلی مورد بحث، ستایش دانشمندان هسته‌ای آمریکایی است که با وجود دست‌انسیل مخرب، قدرتی عظیم را به بشریت هدیه دادند. این در تضاد آشکار با حمایت از حذف دانشمندان هسته‌ای ایران و بمباران مستقیم تأسیسات هسته‌ای آن‌ها قرار دارد. این وضعیت سؤالات مهمی را در مورد اعمال گزینشی استانداردهای اخلاقی و نقش روایت در توجیه اقدامات متفاوت ایجاد می‌کند.

▼ روایت تجلیل

فیلم اوپنهایمر (۲۰۲۳) ساخته کریستوفر نولان، بر زندگی جی. رابرت اوپنهایمر، فیزیکدان نظری که پروژه منهتن را رهبری کرد، تمرکز دارد. این فیلم او را به‌عنوان یک نابغه خلاق به تصویر می‌کشد که با جای پای شخصیت‌های برجسته‌ای مانند اینشتین و بور می‌گذارد. روایت، به شخصیت متناقض او و اضطراب‌های عمیق مسئولیت که با چنین قدرتی همراه است، می‌پردازد. فیلم، پروژه منهتن را به‌عنوان تلاشی بی‌سابقه از سوی دولت آمریکا برای پیشی گرفتن از آلمان نازی زمینه‌سازی می‌کند، که انگیزه اولیه را به‌عنوان یک ضرورت دفاعی در برابر یک دشمن آشکار تثبیت می‌نماید. این روایت، دانشمندان آمریکایی را به‌عنوان ناجیانی معرفی می‌کند که از یک فاجعه بزرگ‌تر و شوم‌تر جلوگیری و عمل توسعه سلاح‌های کشتار جمعی را انسانی می‌کند و مخاطب را به‌جای محکوم کردن گناه، با گناهکار همدل می‌کند. این راهبرد روایی امکان ستایش دانشمند فردی و به‌تبع آن، پروژه علمی ملی را فراهم می‌آورد، حتی زمانی که به نتایج هولناک منجر می‌شود. این رویکرد به‌طور ضمنی نشان می‌دهد که چنین قدرت عظیمی تنها توسط کسانی که توانایی درون‌نگری اخلاقی عمیق دارند، می‌تواند مسئولانه به کار گرفته شود. این در حالی‌است که وقتی اوپنهایمر در دیدار با رئیس جمهور آمریکا دستان خود را آلوده به خون مرد بی‌گناه می‌داند، او یک دستمال سفید در می‌آورد و به او می‌گوید که دست‌هایش را پاک کند.

▼ روایت تهدید

رژیم صهیونیستی، مسئولیت ترورهای هدفمند حداقل ۱۴ دانشمند هسته‌ای ایران را برعهده گرفته و ادعا کرده است که این افراد مستقیماً در ایجاد، ساخت و تولید سلاح هسته‌ای دخیل بوده‌اند. این دانشمندان از جمله فیزیکدانان، شیمی دانان و مهندسان، گزارش شده است که دهه‌ها انباشت تجربه داشته‌اند. هدف اعلام‌شده پشت این ترورها، به گفته اسرائیل، دلسرد کردن جانشینان احتمالی و به عقب انداختن برنامه هسته‌ای ایران بوده است. باید از آن‌ها پرسید: تا کجا ادامه خواهید داد؛ کشتن دانشجویان فیزیک؟ حال باید پرسید، اگر روزی خود دانش یک سلاح تلقی شود چه؟ هر کسی که نوعی از دانش را در اختیار داشته یا به‌دنبال آن باشد، صرف‌نظر از دخالت مستقیم در تسلیحات، می‌تواند به‌طور نظری به یک هدف تبدیل شود. این امر تأثیر مخربی بر پیگیری علمی در زمینه‌های ژئوپلیتیکی خاص دارد و هنجارهای تثبیت‌شده حقوق بین‌الملل بشردوستانه را از بین می‌برد. از سوی دیگر رژیم صهیونیستی با انجام ترورهای گوناگون در سطح فرماندهان، جانشینان و جانشینان نیروهای نظامی در ایران در پی القای یک چیز است: حتی دانشمندان جایگزین را هم می‌زنیم! و با پخش مداوم اعلامیه‌هایی به مردم ایران، با این عنوان که جنگ ما با شما نیست و آمده‌ایم تا شما را نجات دهیم درصدد اقدامی وحشتناک بر می‌آیند که نتیجه آن جز تخریب و تضعیف ایران نیست. همین امر باعث شده تا برخی نخبگان سیاسی و فرهنگی هم به دام این وعده یبفتند و دنبال اقداماتی باشند که برنامه گسترش دانش هسته‌ای را متوقف کنند؛ حال آن‌که دانش هسته‌ای هر چه باشد دانش است. حمایت از متوقف کردن هر دانشی در نهایت تمامیت‌خواهان را به پشت در سایر دانش‌ها و تخصص‌ها نیز خواهد آورد. امروز فیزیکدانان، فردا هنرمندان و پس فردا ورزشکاران الی آخر. درست همان طور که از بمباران مراکز نظامی به کار خاتجات و حتی منازل مسکونی هم رسید.

▼ قهرمان ما، اهریمن آنها

دانشمندان هسته‌ای آمریکایی که جی. رابرت اوپنهایمر نمونه بارز آن است، در هالیوود به‌عنوان نوابغ پیچیده و دارای بار اخلاقی به تصویر کشیده می‌شوند که از سر ضرورت ملی، اغلب در برابر یک تهدید وجودی درک شده، عمل کردند. این امر نشان‌دهنده یک رابطه هم‌زیستی است که در آن روایت‌های دولتی چارچوب ایدئولوژیک و توجیهات ژئوپلیتیکی کلسی را فراهم می‌کنند، درحالی‌که محصولات فرهنگی مانند فیلم‌ها این ایده‌های انتزاعی را به داستان‌های احساسی و حماسه تبدیل می‌کنند که پذیرش عمومی و حمایت از سیاست خارجی را تقویت می‌کنند. در مقابل، دانشمندان هسته‌ای ایران در رسانه‌ها به‌عنوان تهدید اهریمنی جلوه داده می‌شوند که این تبلیغات منجر به ترور آن‌ها و بمباران تأسیسات‌شان، با حمایت مستقیم آمریکا می‌شود. برای عبور از این مسائل پیچیده بین‌المللی و به چالش کشیدن رویت‌های غالب، تقویت سواد رسانه‌ای انتقادی از اهمیت بالایی برخوردار است. تشویق مخاطبان به شناسایی چارچوب‌های ایدئولوژیک، کهن‌الگوها و تاکتیک‌های تبلیغاتی به کار رفته در تصاویر سینمایی و خبری، این شامل تشخیص این است که چگونه تصاویر قهرمانانه می‌توانند اقدامات دولتی را مشروعیت بخشند و چگونه اهریمنی جلوه‌دادن، خشونت را تسهیل می‌کند.

رویداد

در نشست نقد و بررسی

کتاب داریوش خنجی مطرح شد

فیلمبرداری مسلط بانگاهی هنر مندانه

نشست نقد کتاب داریوش خنجی با حضور علیرضا زرین‌دست، عباس یاری، محمد آلاپوش و امیر فرض‌اللهی با حضور جمعی از سینمادوستان در خانه سینما برگزار شد. در ابتدای این نشست امیر فرض‌اللهی، سردبیر پایگاه خبری تحلیلی «نگاتیو» که برگزارکننده این جلسه با همراهی خانه سینما و انتشارات روزنه بود، به انتشار کتاب داریوش خنجی به‌همت انتشارات روزنامه اشاره کرد و گفت: «برای شناخت کافی از داریوش خنجی باید این کتاب خوانده شود. چند نفر از سرشناس‌ترین فیلمبردارهای سینمای ایران باید این کتاب را نقد کنند تا مشخص شود داریوش خنجی کیست و چگونه جهانی شد.»

فرض‌اللهی اضافه کرد: «داریوش خنجی، موفق‌ترین سینماگر ایرانی در زمینه تخصص فنی است که در سطح اول سینما در جهان مشغول به کار است و با بر جسته‌ترین فیلمسازهای دنیا به‌عنوان مدیر فیلمبرداری همکاری داشته که این نکته باعث می‌شود برای شناخت او کتاب جدیدی که توسط یکی از ناشران خوشنام کشور به چاپ رسیده را بخوانیم و به‌دلیل موفقیت بزرگ این چهره معروف سینمایی کشورمان پی‌بریم.» فرض‌اللهی بابیان اینکه خنجی، مدیر فیلمبرداری فیلم‌های برجسته‌ی زیادی در تاریخ سینما بوده، از مدیران انتشارات روزنه در ترجمه و انتشار این کتاب قدردانی کرد.

علیرضا زرین‌دست در نقد و معرفی خنجی گفت: «همان‌طور که در کتاب آمده و شانس بزرگ خنجی این بوده که از سه‌سالگی در فرانسه بزرگ شده و همه چیز به کمکش آمده، ۲۵ سال دستیار استراو بوده، از فرصت‌ها بهترین استفاده را کرده و با آفرینش‌هایی که داشته، داریوش خنجی شده است.» زرین‌دست در معرفی داریوش خنجی اضافه کرد: «شما وقتی از عکاسی شروع می‌کنید، نقاشی را هم می‌شناسید، در شناخت نگاتیو هم به تسلط می‌رسید و مرزهای نورپردازی را هم خوب درک می‌کنید، پایه‌های شناخت تصویر را یاد گرفته‌اید و این مراحل است که داریوش خنجی به‌دقت و به‌صورت اصولی و درست گذرانده و فرا گرفته است.

عباس یاری نیز در نقد کتاب داریوش خنجی گفت: «داریوش خنجی به‌دلیل اینکه پدر و مادرش اهل سینما بوده‌اند این شانس را داشته که در معرض سینما قرار بگیرد و در حقیقت درون صحنه‌های سینما بزرگ شده است. جلد این کتاب روی چشم خنجی یک لنز گذاشته است که معرف خنجی است و جلد خوبی است برای طراحی این کتاب.» او افزود: «خنجی مردی در سلیاه است به روایت کارگردانان بزرگی که با او کار کرده‌اند. او اصلاً دیده نمی‌شود و مثل ناظر یک اتفاق عمل می‌کند. خنجی به این دلیل آدم مهمی می‌شود که در سینمای دنیا خودش را به دست کارگردانان بزرگ می‌سپارد. البته او برداشت و آفرینش خودش را هم دارد.» یاری با یادآوری تفاوت‌های رویکرد فیلمبرداری و کارگردانی خاطرنشان کرد: «دنیای فیلمسازان با کارگردانی متفاوت است. اگر این دودر تولید یک اثر بیشترین همکاری و همفکری را داشته باشند، نتیجه کار بهتر خواهد شد. خنجی از دستیار دوم بودن شروع کرد، سپس به دستیار یک بودن رسید، مدتی فیلم تبلیغاتی ساخت و در انتها مدیر فیلمبرداری شد. طی گفت‌وگوهایی که با خنجی و سینماگران شناخته‌شده دنیا در این کتاب شده، دقیقاً مسیر ورود او به سینما تشریح شده است. خوانش این کتاب درس بزرگی برای علاقه‌مندان سینماست و انتشار این کتاب در ایران غنیمتی بزرگ است.»

محمد آلاپوش هم در سخنان خود، خواندن کتاب را به دانشجویان سینما به‌خصوص فیلمبرداران و علاقه‌مندان به فیلمبرداری توصیه کرد. او گفت: «واقعیت این است که وجه انسانی داریوش خنجی، بارزترین وجه شخصیتی اوست. به‌طوری‌که بر نارد و تولوجی از منش و شخصیت ایرانی خنجی و سبک فیلمبرداری او تعریف می‌کند. کتاب متن روانی دارد و برگردان آن به خوبی انجام شده اما فکر می‌کنم مترجم مرتکب اشتباه شده که شرایط کار کردن در سینمای ایران و فرانسه اشتباه را مقایسه کرده است.

آلاپوش با تشریح وجوه هنری و فنی فیلمبرداری در سینما افزود: «داریوش خنجی هر دو وجه را دارد؛ چرا که دید هنری‌اش به دید فنی چربیده است. او در دنیا صاحب‌سبک شده و توسط فیلمسازان بر جسته به کار گرفته شده است. بنابراین تا به لحاظ فنی مسلط نباشیم، دید هنری پیدا نمی‌کنیم.»



جامعه انصاف سینمای ایران